شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال چهاردهم
۱۰ تیر ۱۴۰۲
۱۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۴
شماره ۳۹۷۶

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۰٪ | ۳۹° ۱۲۳° ↓

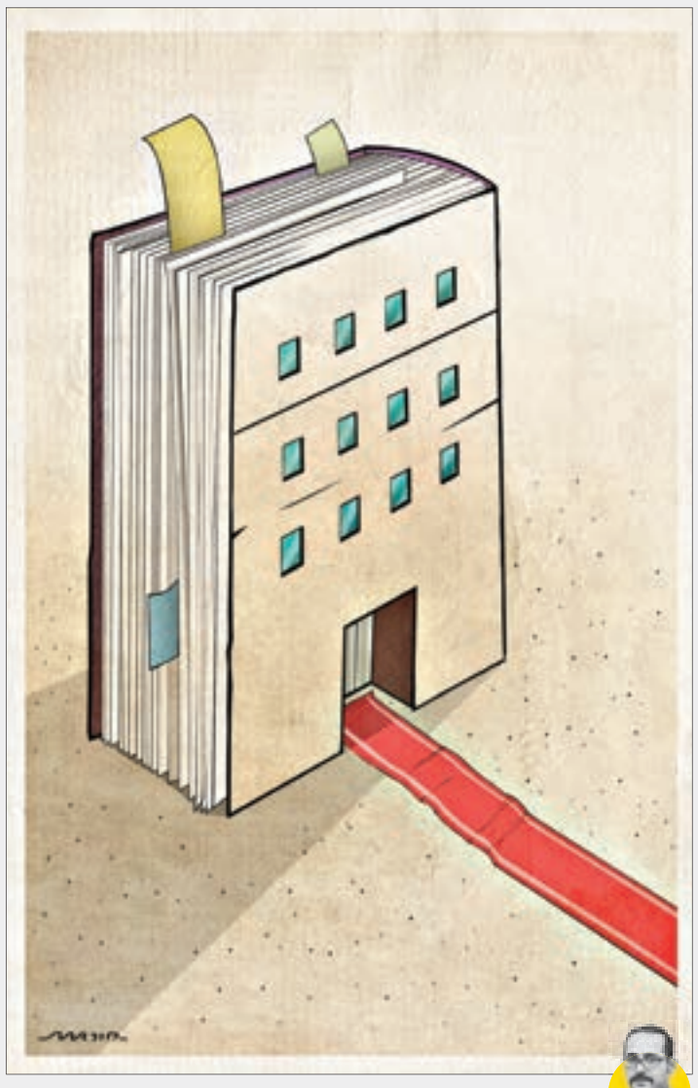
صبح ۳۰ | ظهر ۳۶

عصر ۳۷ | شب ۳۲

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۵:۲۳ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۱:۳۷
- غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۹ | اذان صبح فردا ۰۲:۳۰:۴۲
- اذان مغرب ۱۹:۱۴:۲۹ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۰۴

کارتون شهر



مجید ادیبی

بدون شرح

اول شخص

قصه ما همین بود

یادی از شهید سردار محمدرضا دستواره که در جریان عملیات کربلای یک و آزادسازی شهر مهران به شهادت رسید



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

شهر مهران که در سال‌های گذشته به برکت اربعین حسینی و تردد زائران از این شهر به سوی عراق، بیش از گذشته به نامی آشنا در میان شهرهای مرزی ایران تبدیل شده است، به‌واسطه آنکه از نزدیک‌ترین شهرها به نقطه صفر مرزی محسوب می‌شود و در منطقه‌ای پست قرار گرفته است. در سال‌های جنگ تحمیلی ایران و عراق همواره از مناطق حساس و استراتژیک به شمار می‌آمد، زیرا از بلندی‌های مرزی، در تیررس نیروهای بعثی قرار داشت و در هشت سال نبرد، سه مرتبه اشغال شد و هر بار با رشادت و دلاوری‌های نیروهای سپاه، ارتش و بومیان منطقه آزاد شد، اما در روایات دفاع مقدس مهجور مانده و کمتر به جزئیات آن پرداخته شده است.

سال ۱۳۶۴ بود که با پیروزی عملیات والفجر ۸ و تصرف شهر فاو، شکست سنگینی بر نیروهای عراقی تحمیل شد که به جبران آن، به مهران یورش بردند و آن را به اشغال خود درآوردند. اما پس از ۴۵ روز به دنبال فرمان امام خمینی(ره) برای آزادسازی مهران، عملیات کربلای ۱ طراحی شد و ساعت ۲۲:۳۰ دهم تیر ۱۳۶۴ با هدف آزادی مهران و تصرف ارتفاعات قلاویزان به اجرا درآمد. عملیات با رمز یاابالفضل العباس(ع) آغاز شد و به قیمت خون رزمندگان و فرماندهان گران‌قدری مانند شهید سردار محمدرضا دستواره به ثمر نشست.

شهید دستواره که هنگام شهادت، قائم مقام لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) بود، فقط ۱۰ روز پس از شهادت برادرش، حسین دستواره، شربت شهادت نوشید. برادران دستواره متولد محله گود تهران بودند و شاید اگر گرایش به مبارزات ضدپهلوی و بعدتر خدمت در سپاه پاسداران نبود، سرنوشت آنان جور دیگری رقم می‌خورد و عاقبتی به روشنی شهادت و افتخارآفرینی قسمت و روزی‌شان نمی‌شد.

شهید دستواره که در دوران پیش از انقلاب اسلامی از مبارزان علیه حکومت پهلوی بود، با عضویت در کمیته انقلاب اسلامی، هنگام بازگشت امام(ره) به ایران مسئولیت تأمین امنیت بخشی از میدان آزادی را عهده‌دار بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به عضویت سپاه پاسداران درآمد. با بروز ناآرامی‌ها در غرب، در رکاب شهید رضا چراغی و شهید احمد متوسلیان به کردستان رفت و برای مدتی فرماندهی پاسگاه شهدای مریوان را برعهده گرفت. جنگ ایران و عراق، مسیر فعالیت‌هایش را به جنوب تغییر داد و در آنجا شهید متوسلیان او را مأمور تشکیل واحد پرسنلی تیپ محمد رسول ا...(ص) کرد. پس از مدتی به فرماندهی تیپ سوم ابوذر منصوب شد و در جریان عملیات خیبر پس از شهادت سیدابراهیم همت و جانشینی شهید عباس کریمی، به فرماندهی لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص)، در سمت قائم‌مقام لشکر قرار گرفت و تا لحظه شهادت در این جایگاه باقی ماند تا درنهایت بر ارتفاعات قلاویزان مهران، به فیض شهادت نائل آمد و به برادر شهیدش ملحق شد.

کتاب‌هایی با محوریت زندگی و شخصیت شهید محمدرضا دستواره



چارده روایت

اثری از نویسنده برجسته دفاع مقدس، گلعلی بابایی است که در چهارده فصل به گوشه‌هایی از زندگی چهارده سردار شهید لشکر محمد رسول ا...(ص) می‌پردازد و در فصل «بچه‌گود»، خاطراتی از شهید دستواره را از کلام شهید، همسر، مادر، پدر و هم‌رزمانش روایت می‌کند.



قصه ما همین بود

روایتگر زندگی شهید دستواره از زبان خود اوست که داستان زندگی‌اش را از کودکی تا پیش از شهادت، در تیر ۱۳۶۵ در نوارهای ضبط صوت روایت کرده و دست‌مایه نگارش کتاب قرار گرفته است.



دستواره سخن می‌گوید

اثری به قلم سیدحسن شکری است که مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سردار دستواره را در طول دوران مقدس گردآوری و تدوین کرده است.

به قول خدا

سلام بر نور از دل تاریکی‌ها



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

می‌گفت هروقت در زندگی احساس کردی به آخر خط رسیده‌ای، به تاریک‌ترین نقطه ممکن که هیچ کورسوی امیدی نمی‌بینی و هیچ روزنه‌ای برای رهایی‌ات نیست، به روشنایی فکر کن. شب در سیاه‌ترین لحظه‌هایش به وصال نور می‌رسد و روشنایی از دل تاریکی‌ها زاییده می‌شود. زندگی به اندازه همین سفر کوتاه میان شب تا روز و روز تا شب است. تجربه تاریکی‌های مطلقی که بدون شک پس از آن سپیده‌دم از راه می‌رسد و تجربه روشنایی‌هاست که پس از آن ممکن است به تاریکی کوتاهی آزموده شوی. اما آدمیزاد است و کم‌صبری! بی‌قراری در لحظه‌هایی که خیال می‌کند در این دنیا به حال خودش رها شده است و بی‌کس و تنهاست. آدمیزاد است و فراموشکاری! همین که از سر پیچ یک تنگنا می‌گذرد و روزنه خلاص را می‌یابد، از یاد می‌برد که چه کسی یاری‌اش کرده و تنهایش نگذاشته است. آدمیزاد است و ناامیدی! کافی است به بن‌بستی در زندگی برسد و گرهی به کارش بیفتد، درمانده می‌شود و عاجز و ناامید کنج عزلت می‌گزیند و از زندگی دست می‌کشد. اما قرار زندگی بر مدار کم‌صبری‌ها و ناامیدی‌ها و فراموش‌کاری‌های ما نیست که اگر این‌گونه بود، هرگز پس از شکست‌هایی که در زندگی‌مان تجربه کرده‌ایم، دوباره بلند نمی‌شدیم. هرگز از ناکامی‌ها، راه گریزی نمی‌یافتیم و هرگز از تنگناهای زندگی جان سالم به‌در نمی‌بردیم. پس هرگاه گرفتار آن نقطه سیاه مطلق شدی، آن لحظه‌هایی که گمان کردی به آخر خط رسیده‌ای، به این فکر کن که شاید به سپیده‌دم روشنایی بسیار نزدیک باشی. آدمیزاد چه می‌داند که پس از هر سختی چه نعمتی به او داده خواهد شد. خداوند متعال در آیه ۵ سوره شرح می‌فرماید: «فان مع العسر یسرا؛ پس (بدان که به لطف خدا) با هر سختی البته آسانی هست.»

روایت روز

پاسوختگی



هادی دقیق
روزنامه نگار

از در جلو اتوبوس سوار شدم و بی‌هوا از بین صندلی‌ها گذشتم و تا انتها رفتم. بنا به آن چیزی که در سرم می‌گذشت و آن ترسی که از نشستن بر صندلی‌های جلو اتوبوس داشتم، ناخواسته تا آنجا رفتم. هوای به‌شدت شرجی فرودگاه جده هم کلافه‌ام کرده بود و دائم هوای خنک اتوبوس را عمیق نفس می‌کشیدم.

دوسه‌تا دکمه بالایی پیراهنم را که از هرم گرما باز کرده بودم، بستم. بالاخره نشستم؛ روی آخرین صندلی ردیف عقب، سمت راننده و درست کنار پنجره. از بین کاروانیان کسی را نمی‌شناختم و تا آن لحظه با کسی دم‌خور نشده بودم. رئیس کاروان گفته بود تقریبا چهار ساعت تا مدینه راه است. سرم را رو به بیرون گرفتم تا شهر و جاده‌ای را ببینم که اولین‌بار بود از آن می‌گذشتم. به بیابان که رسیدیم، چنان در فضای بیرون فرورفته بودم که چیزی از گفت‌وگوی اطرافیان نمی‌فهمیدم.

تازه «خسی در میقات» آل‌احمد را تمام کرده بودم. رسم بود بیشتر دانشجویانی که به عمره می‌رفتند، «خسی در میقات» دست می‌گرفتند. داشتم به ماجراهای آل‌احمد در حین سفر فکر می‌کردم و آن جمله آخر کتاب که سیمین به جلال گفت: «بدجوری پاسوخته شده‌ای!»

پاسوخته یعنی چه؟! در پاسخش درمانده بودم. بغل دستی‌ام ناگهان به شانه‌ام زد و گفت: «نگفتی شما کدام اتاقی؟» گفتم شماره فلان. سه نفری که کنارم نشسته بودند، همه داشتند لبخند می‌زدند و مرا نگاه می‌کردند. احساس کردم چیزی می‌دانند که من نمی‌دانم. وسطی که بعد فهمیدم اسمش احمد است، گفت: «چه جالب که هر چهار نفرمان در یک اتاقیم. برادرها، بیایید این اتفاق را به فال نیک بگیریم!»

برادرها؟! هنوز داشتم «خسی در میقات» را در ذهنم بلغور می‌کردم. آل‌احمد جایی می‌گفت: «من در این سفر به جست‌وجوی برادرم بودم و همه برادران دیگر تا جست‌وجوی خدا که خدا برای آن که به او معتقد است، همه جا هست.»

مدتی از سفر گذشته بود و حالا شرجی جده جایش را به خشکی مدینه داده بود. آفتاب تابستان واقعا گرم است، به‌ویژه در نزدیکی استوا. یک‌بار که از مسجدالنبی(ص) خارج شدیم، احمد به خودش آمد و گفت کفش‌هایم نیست. هرچه گشتیم، نبود. قرار گذاشتیم برای درامان‌ماندن از داغی آسفالت و سنگ‌فرش، هر چندمتر یکی از ما کفش‌های من را بپوشد؛ چون رفت‌وبرگشت تا هتل برای یک‌جفت کفش میسر نبود. لی‌لی کنان تا هرکجا می‌توانستیم می‌رفتیم؛ گاهی با یک لنگه کفش و گاهی یکی پابرهنه و دیگری با کفش.

تا به خودم آمدم، دیدم از سوزش کف پا در حال دویدنم و احمد در خط سایه و آفتاب ایستاده و خم شده و دستش به زانوست و بنای خندیدن گرفته است.

نگاهم خیلی کش آمد تا خنده‌اش تمام شد. احمد گفت: «بدجوری پاسوخته شده‌ای برادرجان!» لبخندی تحویلش دادم. من برادرم را پیدا کرده بودم.

چکامه

ز عشق شد همه غم‌های بی‌شمار یکی
ز آشکار و نهانی که می‌رسد به نظر
دو برگ نیست موافق ز صنع رنگ‌آمیز
شرار در جگر سنگ چشم بینا یافت
به هر دلی نکند درد و داغ عشق اقبال
یکی هزار شد چون شود هزار یکی
نهان یکی است درین بزم و آشکار یکی
اگر چه هست درین بوستان بهار یکی
نشد گشاده شود چشم اعتبار یکی
به داغ شه نرسد از دو صد شکار یکی

صائب تبریزی

ز عشق شد همه غم‌های بی‌شمار یکی

شوخی بی‌شوخی

ضامن بانکی زیادش خوبه!



مهدی محمدی
طنزپرداز

رئیس بانک مرکزی گفته است برای دادن تسهیلات خرد یک ضامن کافی است. دراین‌باره مدیر یکی از بانک‌ها که خواست نامش فاش نشود، نامه‌ای به آقای فرزین نوشت:

آقای فرزین، واقعا از شما بعید بود. آخر چرا برداشتید گفتید برای وام کوچک یک ضامن بس است. مگر صف نانوایی است که کسی که در صف یکی‌ها ایستاده است، زودتر و راحت‌تر کارش راه بیفتد! شما، هم استاد دانشگاه بوده‌اید و هم قبل از اینکه رئیس کل بانک مرکزی شوید، مدیرعامل بانک ملی بودید، ولی متأسفانه بازهم بعد از سال‌ها حضور در سیستم بانکداری هنوز نمی‌دانید مقدار وام و تعداد ضامن‌ها با هم رابطه کاملا معکوس دارند.

یعنی هر چقدر وامی که شخص دریافت می‌کند، تپل‌تر باشد و بیشتر ظرفیت قرارگرفتن در جمع ابربدهکاران بانکی را داشته باشد، باید ضامن‌های کمتری داشته باشد و در عوض، زوج‌های متقاضی وام ازدواج باید هر چقدر قوم و خویش دارند، بیاورند تا ضامن وامشان بشوند.

من هنوز می‌خواستم از شما درخواست کنم دستور صادر کنید که متقاضی وام خرد علاوه بر دو ضامن کارمند و ضامن کاسب، یک ضامن نانوا، یک ضامن مکانیک، یک ضامن معلم و چند مدل ضامن دیگر هم بیاورد، ولی شما یک دفعه دستور می‌دهید برای وام کوچک یک ضامن هم بس است.

اصلا برای وام‌های خرد، بیشتر باید خرده گرفت. ما اکنون تا یک روز قسطشان دیر می‌شود، می‌گوییم: «وقتشه که شماره ش رو بگیرم و زنگ بزنم.» و آن‌قدر زنگ می‌زنیم تا تلفنشان از جا دربیاید. کاش دستور می‌دادید که این جور مواقع باید برویم در خانه ضامن‌ها و با دعوا و آبروریزی در محلشان قسط وام کسی را که ضامنش شده‌اند، بگیریم.

نمی‌خواهم جسارت کنم، ولی دورزدن این دستورات برای ما کاری ندارد. می‌توانیم به مشتری بانک بگوییم وام بیش از یک میلیون تومان، ابروام محسوب می‌شود نه وام خرد و باید سه‌چهارتا ضامن بیاوری.

اصلا می‌توانیم به مشتری بگوییم اگر دو دقیقه زودتر آمده بودی برای وام، منابع مالی اهدای وام داشتیم، ولی همین الان پیش پای شما تمام شد و با این کار کلا به او وام ندهیم. دیگر حرفی ندارم و امیدوارم دستور تک ضامن شدن وام‌های خرد، هرچه سریع‌تر از سمت جناب عالی تکذیب شود.

به وقت نماز عید

عید قربان، عید قربانی کردن هوای نفس است که در پیشگاه خالق یکتا آن را به مسلخ می‌بریم. نهم ذی‌الحجه با خواندن دعای عرفه منسوب به دعای امام حسین(ع) از خداوند طلب آمرزش می‌کنیم تا در دهم ذی‌الحجه و روز عید نفس و آمال دنیوی‌مان را قربانی کنیم و باشد که به خداوند تقرب پیدا کنیم و از یاد نبریم که این قربانی کردن هوای نفس، تکلیف هر روزمان باشد.

هم‌زمان با روز عید مسلمانان سراسر جهان، از حجاج در مکه گرفته تا جای جای کره خاکی، به نماز و بندگی و شکر در پیشگاه حق ایستادند و ما مردم مشهد در حضور ولی نعمتمان، امام رضا(ع)، این گردهمایی باشکوه را رقم زدیم.

عکس روز



عکس: محسن بخشنده